



گفتار چهارم قدرت گیری فقیهان و پی آمدهایش

دیدیم که اردشیر بابکان یک فقیه بود، و دولت در نظریه سیاسی او دارای دو تا بال بود: یکی سلطنت و دیگری دین؛ که اولی در شاه و دربار و ارتش تجلی می یافت و دومی در مؤبدان و آذرگاهها. شرکت مغان در حاکمیت از زمان اردشیر آغاز شد؛ و دیدیم که وزیر اول اردشیر یک مغ بود. سازمان و تشکیلات مغان از آغاز تشکیل دولت ساسانی پی ریزی شد و یک دولت دینی پایه گذاری گردید که تا پایان عمر دولت ساسانی ادامه یافت. با نهادن تاج توسط مؤبدان مؤبد بر سر شاپور اول، مغان منبع مشروعیت سلطنت شدند. «تاج گذاری» در سنت سیاسی ساسانی «مراسم بیعت با شاه» بود. شاه در مراسم خاصی «تاج» (رمز رهبری سیاسی عالی کشور) را از مؤبدان و سپهبدان و سران کشور (نمایندگان طبقات حاکم) تحویل می گرفت؛ و مؤبدان مؤبد (عالی ترین مرجع دینی) آن را بر سر شاه می نهاد. ما گزارش دقیقی از چه گونگی برگزاری مراسم تاج گذاری در دست نداریم، ولی به نظر می رسد که تاج را با تشریفات خاصی به مجلس می آوردند، یکی یکی حاضران آن را می گرفتند و دست به دست می کردند تا با ترتیب خاصی به مؤبدان مؤبد داده می شد و او آن را بر سر شاه می نهاد. یعنی، تاج به دست همه حاضران بر سر شاه نهاده شده بود و همگی با شاه بیعت کرده بودند. و به این گونه، سلطنت مشروعیت دینی می یافت. به عبارت دیگر، سلطنت را مؤبدان مؤبد در حضور سران کشور و با مشارکت و رضایت عملی آنها به شاه جدید تحویل می داد.

در دینکرد آمده که پادشاه وظیفه دارد که دین بهی را حفظ و تقویت کند، با ملت به عدل و مهربانی رفتار کند، و مسائل امنیت و آسایش و شادی رعایا را فراهم آورد، نیکوکاری را تشویق و با بدکاری مبارزه کند. این بخشی از عبارتهای اوستا است که در زمان اردشیر بابکان تدوین شد و بارتاب دهنده نظریه سیاسی او بود. خود اردشیر به این رهنمود عمل کرد.

جنب و جوشی که برای بازگشت به دین در عهد اردشیر بابکان و شاپور اول در ایران به راه افتاد، و آذرگاهها و مدارس دینی متعددی که در سراسر کشور به همت اردشیر تأسیس شد، مستلزم پیدایش شمار بسیاری از متولیان دین و تبلیغ گران آئین مزدا یسنه و اداره کنندگان آذرگاهها و مدارس پراکنده در کشور بود. این امر سبب شد که یک طبقه نوین اجتماعی به نام طبقه مغان (فقاها) در جامعه ظهور کند که پیش از آن در تاریخ ایران سابقه نداشت.





متولیان دین اگر وارسته باشند می توانند که مربیان خوبی برای اخلاق انسانها باشند؛ و اگر دنیاخواه شوند، به سبب توان و امکانات بسیار زیادی که در بسیج توده ها دارند ممکن است که به سیاهکارترین انسانها تبدیل شوند. متولیان دین هرگاه شریک قدرت سیاسی شوند، خواه و ناخواه به نوع دوم - یعنی به سیاهکاران - تبدیل می شوند؛ زیرا «فساد» خصیصه ذاتی قدرت است، و متولی دین اگر آلوده به قدرت سیاسی شود، چه بخواهد و چه نخواهد به فساد می گراید، و فساد می گراید که متولیان دین در جامعه تولید می کنند بد نتیجه تر از فساد است که سیاستمداران به آن مبتلایند. هرگاه دین به عنوان ابزاری برای سلطه در اختیار متولیان دین قرار گرفته است متولیان دین از این ابزار به نحوی استفاده کرده اند که در هر زمان و مکانی به ابزار بهره کشی خودشان از توده های عامی دین چسب تبدیل می شده است.

طبقه نوظهور مغان که در زمان اردشیر به منظور نشر اخلاقیات برخاسته از تعالیم زرتشت ایجاد شده بود پس از شاپور اول تبدیل به یک طبقه نفوذناپذیر اقتدارطلب و سلطه جو شد. مغان با تشکیلات تاریکبوتی که در سراسر کشور ایجاد کرده بودند چنان نفوذ و سلطه ای یافتند که دستگاه سلطه شان کمتر از دستگاه سلطنت ساسانی نبود. آنها به جای آنکه مربیان اخلاق ایرانیان باشند خود را صاحبان دین در کشور پنداشتند و بر آن شدند که خواسته های خودشان را به عنوان اراده دین بر مردم تحمیل کنند. آنها در عین برخورداری از درآمدهای موقوفاتی که به امر اردشیر و شاپور در اختیار آذرگاهها قرار گرفت، به فکر افتادند که با استفاده از این فرصت تاریخی راههای درآمد بیشتری را نیز بیابند. دومین راه درآمد برای این طبقه - علاوه بر درآمد موقوفات - نذورات و صدقاتی بود که مغان برای حصول آنها چاره هایی ابداع کردند و مردم ساده اندیش را بر آن داشتند که به عناوین گوناگون بخشهایی از درآمدهایشان را با خشنودی به آذرگاه - و در حقیقت به مغان - بپردازند. مغان با شگردهای خاصی که مخصوص متولیان همه ادیان تاریخ برای بهره کشی از توده های عامی است، یک سلسله احکام شرعی وضع کردند که مردم را وامی داشت تا برای پاک شدن از گناهانشان هرگاه و بی گاه مبالغی را تحت نام کفاره های گوناگونی که مغان مقرر کرده بودند به آذرگاه تقدیم دارند. دو نسل پس از اردشیر بابکان، تشکیلات مغان، با قدرت بی سابقه و برخوردار از امتیازات مادی و نفوذ معنوی فوق العاده در کشور، حالت یک دولت در دولت را داشت و در موازات خاندان حکومتگر ساسانی سرنوشت جامعه را در چنگال گرفته بود.

با افتادن ریاست دستگاه دینی و قضایی کشور به دست یکی از انحصارطلب ترین و اقتدارگراترین و خشن ترین و متعصب ترین مؤبدان تاریخ ایران به نام کرتیر، امتیازات و





اختیارات طبقه مغان به بیشترین حد خود رسید؛ و چنانکه کرتیر در سنگنبشته اش - که پائین تر خواهیم خواند - تصریح می کند، اقدامات او همه گونه امکانات و قدرت را برای مغان به ارمان آورد و همه راههای فعالیت در سراسر کشور را بر رویشان گشوده است.

۱. اختلافات مذهبی مغان و آشفتگی اوضاع سیاسی کشور

با وجود تلاشی که اردشیر بابکان برای وحدت بخشیدن به مذاهب مؤمنین مزدایسن و ایجاد دین رسمی در کشور انجام داد، پس از او مذاهب کهن مزدایسنه با شکلهای گوناگون ناهیدی و میتراییی و آذری خویش همچنان نیرومند و پرنفوذ ماندند، و در هر نقطه از کشور یکی از مذاهب مزدایسنه بر افکار مردم تسلط داشت؛ یک جا مغان مذهب آذری، یک جا مغان مذهب ناهیدی، یک جا مغان مذهب میتراییی دارای تسلط بودند.^۱ سپهداران و شهرداران نیز از متن مردم بودند و در منطقه خویش از مذهبی پیروی می کردند که مذهب مسلط بود. از آنجا که مدعیان تولیت دین - به حکم ماهیت تاریخی شان - همیشه انحصارگرا بوده اند (و هستند)، هر بخش از مغان پس از شاپور اول در صدد برآمد که عقائد مذهبی خود را تحت نام دین اصیل در کشور گسترش دهد. تجلی این تلاش در فعالیت برای نشر دین مزدایسنه با مذاهب گوناگونش شکل گرفت. چونکه مغان هر کدام از مراکز قدرت از مذهب مخصوص مردم آن نقطه از کشور حمایت می کردند و در صدد تبلیغ و گسترش آن مذهب بودند، در نتیجه آن نوعی رودرویی مذهبی مغان حوزه های گوناگون فقهتی پدید آمد که بر افکار حکومتگران محلی نیز تأثیر نهاد و اختلاف مذهبی را در میان حکومتگران دامن زد. از آنجا که برادران و فرزندان شاپور اول هر کدام در بخشی از کشور حکومت می کرد، هر یک از آنها به نوبه خود زیر تأثیر مذهب مغان منطقه خویش قرار گرفت و اختلافات مذهبی به درون خاندان سلطنت کشانده شد. پس از درگذشت شاپور اول، رقابت قدرت میان فرزندان او

۱- توضیح این نکته ضرورت دارد که رابطه مذهب با دین، رابطه جزء با کل است. در درون هر کدام از دینها چندین مذهب شکل گرفته است، که هر کدام خودش را اصل دین، و مذاهب دیگر را انحراف از دین تلقی می کند. این امر در دین اسلام نیز اتفاق افتاده و چندین مذهب به وجود آمده اند که هر کدام مدعی است که او اصل اسلام و بقیه انحراف از اسلام هستند. اختلاف فاحش مذاهب اسلامی زمانی آشکار می شود که ما سه مذهب بزرگ سنی، شیعه و خوارج را در کنار یکدیگر قرار دهیم. بسیاری از نویسندگان ما به جای «دین» در نوشته هایشان کلمه مذهب به کار می برند و مثلاً «مذهب اسلام» و «مذهب مسیحی» می نویسند، که البته غلط است، و باید هر کدام از دین و مذهب را در جای خودش به کار





دولت را در راه نابسامانی سیاسی سوق داد که سالها ادامه یافت و کشور و دولت را در معرض خطر جدی قرارداد. سپهداران رقیب و همچنین رهبران مذاهب مختلف مزدایسنه در کشور با اقدامات تفرقه‌افکنانه‌شان به اختلافات دامن می‌زدند و به‌سوی یک مسیر آشتی‌ناپذیر و خطرناک پیش می‌رفتند. از نوشته‌ی کرتیر چنین برمی‌آید که این امر نزاع‌هایی نیز دربر داشته که برخی از آنها در زمان بهرام دوم توسط فتواهای خشونت‌آمیز کرتیر سرکوب شده است.

کرتیر، چنانکه خودش نوشته است، در اواخر سلطنت شاپور اول هیرید و معلم مدرسه دینی بوده، در زمان هرمز اول مؤید شده، در زمان بهرام اول مؤید و دادورز (قاضی) شده، و در زمان بهرام دوم مؤبدان مؤبد کل کشور شده است. نقشی که فتوای او در واداشتن بهرام اول به‌صدور فرمان برای کشتن مانی ایفاء کرد برایش محبوبیت بسیاری در میان مغان به‌دنبال آورد، و پله‌های ترقی هرچه بیشتر و درهای اختیارات هرچه افزون‌تر را بر رویش گشود، چنانکه در زمان بهرام دوم به‌تنها فقیه تصمیم‌گیرنده درباره‌ی امور دین و قضاء (عالی‌ترین مرجع دین) تبدیل شد، و ضمن فرمانی که از شاهنشاه گرفت برنامه‌هایی که برای نشر مذهب خودش در ذهنش داشت را با پشت‌کار بسیار و همراه با قدرت بسیار دنبال کرد.

کرتیر یک فقیه خشن انحصارگرا بود که برنامه‌اش را نشر مذهب آذربایجانی بنا بر همان برداشتی قرار داده بود که خودش از تعالیم زرتشت داشت. او که همه‌ی باورهای خرافی مذهب خودش را به زرتشت منتسب می‌کرد، در راه پیشبرد هدفش (آنچه تقویت دین الهی می‌نامید) دست به خشونت یازید و شیوه‌هایی را برای نشر دین در پیش گرفت که به‌کلی با تعالیم زرتشت و حتی با روحیه‌ی عمومی مردم ایران در تعارض بود. او حتی بسیاری از رسوم دیرینه مردم آذربایجان را به‌عنوان مستحبات دینی ترویج کرد.

او دو کتیبه از خودش به‌یادگار نهاده است. در کتیبه‌اش در استخر (نقش رستم)، کارهایی که برای تحکیم دین الهی انجام داده بوده را برمی‌شمارد و با افتخار تصریح می‌کند که آذرگاههای بسیاری برپا داشته و گروه‌های بسیاری از مغان را به‌خدمت آنها گماشته است تا دین الهی را نشر دهند، مراسم صدقه‌دهی و خیرات و کارهای عام‌المنفعه را تشویق و ترویج کرده، بسیاری از بددینان و کج‌راهان را هدایت نموده و به‌راه درست درآورده، و همچنین خواتک‌دس (ازدواج درون‌خاندانی)^۱ را در میان طبقه‌ی مغان تشویق و ترویج کرده است. کرتیر

۱- خواتک‌دس که شکل امروزی‌نش «دست‌خویش» است را به‌عربی «صلة رحم» گوئیم. این واژه که معنای فقہییش «ازدواج درون‌خاندان» است را ایران‌شناسان غربی «نکاح محارم» ترجمه کرده‌اند. محارم در فقه یهودی و اسلامی به‌کسانی که ازدواج با آنها در شرع یهودی و اسلامی





شدند. چون شاهنشاه هرمزد رخت از این جهان بریست شاهنشاه ورهران پسر شاپور و برادر هرمزد به سلطنت نشست. شاهنشاه ورهران نیز افتخار بزرگی به من عطا کرد تا همچنان در دربار و سراسر کشور به خدمت دین باشم و هر کاری که برای تقویت دین لازم باشد را انجام دهم... آذرگاههای بسیاری برپا گردید و مغان بسیاری به سعادت خدمت به دین نائل شدند. در فرمان نامهٔ دربار که در زمان شاهنشاه ورهران تهیه شد لقب «کرتیر، مؤبد بزرگِ اهورمَزدا» به من عطا گردید. چون شاهنشاه ورهران رخت از این جهان بریست شاهنشاه ورهران پور ورهران به سلطنت رسید که شاهنشاهی باایمان و پاک‌دل و نیک‌اندیش، و بسیار درست کار است. او به عنایت اهورمَزدا و ایزدان و به خاطر سعادت ابدی خودش بالاترین رتبهٔ دینی را در سراسر کشور شاهنشاهی به من عطا کرد، مرا بسیار بزرگ داشت، و به من اختیار داد که همچنان در خدمت نشر دین باشم. او اختیارات و امکاناتی بیش از آنچه تا زمان او داشتم را به من عطا کرد. او مقام مؤبدان مؤبد و ریاست دستگاه قضایی در سراسر کشور شاهنشاهی را به من تفویض کرد، نظارت بر کلیهٔ مراسم دینی را به من واگذار کرد، ریاست آذرگاه بغ‌بانو اناهیته یعنی آذرگاه اردشیر در استخر را به من سپرد. او لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبدِ اهورمَزدا، گزیدهٔ ورهران برای هدایت مؤمنین» را به من عطا کرد... خدماتی که من در زمان چندین شاهنشاه به خاطر خشنودی اهورمَزدا و ایزدان برای تقویت دین مَزدایسنه انجام دادم بسیار ثمربخش بود. مغان و مؤمنین مَزدایسن شامل عنایت الهی شدند. مردم در سراسر کشور شاهنشاهی برای خدمت خشنودگرانه به ایزدان و آب و آتش و آفریدگان نیک اهورمَزدا بیش از پیش کمر همت بر بستند و ایزدان و آب و آتش و آفریدگان نیک اهورمَزدا را شاد، و اهریمن و دیوها را پریشان و آواره کردند. آموزه‌های اهریمن و دیوها ممنوع و سوسه‌های آنها از مردم دور کرده شد. فعالیتهای یهودان، شَمَنان، برهمنان، نستوریان، مسیحیان، صابیّان، و زندیکان در کشور شاهنشاهی محدود شد؛ کنام دیوها و دیوخانه‌ها و بت‌هایشان برچیده شدند. کارهای بسیار بزرگی انجام شد، آذرهای ورهران در مناطق بسیاری برپا گردید، مغان بسیار زیادی توفیق یافتند که سعادت خدمت به دین حاصل کنند. شاهنشاه ورهران پور ورهران در فرمان نامهٔ شاهنشاهی لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبدِ اهورمَزدا، گزیدهٔ ورهران برای هدایت مؤمنین» به من عطا کرد. از آغاز کار، من کرتیر در راه خشنودی ایزدان و امشه سپنتان و به خاطر اقداماتی که برای سعادت ابدی خودم انجام دادم با





دشواریهای بزرگی مواجه شدم؛ ولی امکانات بسیار زیادی در اختیار آذرگاهها و مغان ایران قرار دادم. به فرمان شاهنشاه، به آذرگاههای بیرون از مرزهای ایران، تا هرجا که اسپان و مردان شاهنشاه می‌رسند، سر و سامان دادم، و تشکیلات هیربدانشان را بازسازی کردم؛ از جمله در شهر انتوخیه، در کشور سوریه، در سرزمینهای ماورای سوریه، در شهر طرسوس، در کشور کیلیکیه و سرزمینهای ماورای کیلیکیه، در شهر قیصریه، و از کشور کتپتوکه تا گلاتیه، و در کشور ارمنستان و گرجستان و البانیه، و از دربند بالسکان تا دربند الان، و هرجا که شاهنشاه شاپور با اسپان و مردانش تصرف کرده بود. من جلو تاراجگری و تخریب را گرفتم، دست غارتگران و تخریب‌گران را کوتاه کردم، و هرچه مردمی غارت کرده بودند را بازگرفته به صاحبانشان باز دادم و هرچه تخریب کرده بودند را بازسازی کردم. من دین مزدایسنه را که دین درست است در سراسر کشور نشر دادم، خرابکاران و بی‌دینان و گمراهان و فاسدان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت را سرکوب کردم و به راه درست باز آوردم. من، به عنایت ایزدان و شاهنشاه، آذر وهران را در همه جای کشور شاهنشاهی ایران برپا داشتم و مغان بسیاری را به خدمت آذرگاهها گماشتم. بسیار خواتک‌دس (ازدواج درون خاندانی) برگزار گردید. بسیاری از مردم که ایمانشان استوار نبود به ایمان گرایش یافتند. بسیاری نیز از آموه‌های دیوها پیروی می‌کردند؛ و در اثر تلاشهای من آنها دست از پیروی از آن آموزه‌های گمراه‌کننده برداشتند و از ایزدان پیروی کردند. مراسم صدقه‌دهی و خیرات عامه و دیگر مراسم دینی به‌آنگونه که من بیان داشتم ترویج شد و با شکوه بسیار برگزار گردید...

من این سنگ‌نبشته را از خودم به یادگار نهادم تا آیندگان اگر فرمان‌نامه‌های شاهنشاه شاپور و دیگر شاهنشاهان را ببینند بدانند که من بودم که شاهنشاه شاپور لقب «کرتیر، معلم مدرسه مغان» به من داد، و در زمان شاهنشاه هرمزد و شاهنشاه وهران من ملقب به «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمَزدا» شدم، و در زمان وهران پور وهران لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمَزدا، گزیده وهران برای هدایت مؤمنین» به من داده شد...

کرتیر را در این نوشته‌ها، که در سنگ‌نبشته نقش رجب نیز تکرار شده است، مردی می‌بینیم خودشیفته که پرستنده نام و آوازه و قدرت خویش است نه پرستنده اهورمَزدا. در سنگ‌نبشته نقش رجب او تأکید می‌کند که هرکه نیکوکار باشد به بهشت و هرکه بدکار باشد به دوزخ خواهد رفت؛ ولی درباره خودش چنان نوشته که به یقین می‌داند که اهل بهشت است.





او از اقداماتی که برای سرکوب پیروان ادیان دیگر به کار برده بوده سخن گفته است که نشان از یک فقیه خشک مغز می‌دهد، و چنان اوصافی را برای خودش برمی‌شمارد که هر ایرانی نیک‌اندیشی را از او متنفر می‌کند. مشخص است که مغان در زمان این فقیه خشک‌اندیش با تعصب و غیرستیزی آشنا شدند، و نسبت به ادیان غیر ایرانی شیوه‌ئی در میان‌شان رواج یافت که به کلی با سنتها و فرهنگ ایرانیان بیگانه بود. با ظهور کرتیر، هدف خیرخواهانه‌ئی که اردشیر بابکان از تشکیل طبقهٔ مغان در نظر داشت به‌ضدِ خودش تبدیل گردید. با ظهور او، برای نخستین بار در تاریخ ایران سیاست فشار بر پیروان ادیان و مذاهب غیر خودی بروز یافت؛ و هرچند که این سیاست به‌خاطر تعارضش با روحیهٔ سازگاری و مداراگری سنتی ایرانیان نتوانست که دوامی داشته باشد ولی پی‌آمدهای ناگواری را برای کشور به‌دنبال آورد.

نیک‌اندیشان ایرانی چاره‌ئی جز رویارویی با این فقیه خشک‌مغز نداشتند. در سال ۲۷۶ بهرام اول طی توطئه‌ئی از میان برداشته شد و پسرش بهرام کوشانشاه که ولی‌عهد بود با لقب بهرام دوم برجایش نشست. کرتیر در زمان بهرام دوم بیش از پیش برای رویارویی با مخالفانش کمر همت بر بست و کوشید که با سیاست مشت‌های آهنین به‌جنگ نافرمانان برخیزد. چنانکه در سنگنبشته‌اش دیدیم، اوج فعالیت‌های او در زمان این بهرام دوم بود. سیاست‌های او مخالفت سپهداران و مغانِ مذاهب دیگر را برانگیخت. در پیِ او جگیری نارضایتی از سیاست‌های کرتیر، هرمز سیگان‌شاه - حاکم سیستان و برادر بهرام دوم - با حمایت بخشی از مغان و سپهداران سر به شورش برداشت، و نرسی پسر شاپور نیز که در عهد شاپور حکومت ارمنستان را داشت و از زمان مرگ شاپور در آرزوی دستیابی به تخت و تاج بود و با روی کار آمدن بهرام دوم از منصبش کنار زده شده بود نیز در صدد دست‌یابی به تخت و تاج برآمد. هر دوی اینها از مناطقی بودند که مردمشان مذهبِ مهرورزِ میتریسنه داشتند. بهرام دوم شورش سیستان را در هم کوبید و حاکمیت سیستان را به پسر خودش - این نیز بهرام - سپرد؛ ولی شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مانع از آن بود که امنیت به کشور برگردد؛ و نارضایتی از دربار ساسانی همچنان ادامه یافت. عوامل همهٔ این آشوبها - تا حد بسیاری - مغان مذاهب مختلف کشور بودند که با شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مخالفت می‌کردند و سپهداران مناطق خویش را هم بر ضد سیاست‌های کشورداری شاهنشاه و هم به‌رویاریِ مذهبی با یکدیگر برمی‌انگیختند.





۲. از سر گرفته شدن تجاوزات رومیان و شکست خفت بار ارتش ایران

خشونت‌های کرتیر و پیامدهایش که آشفتگی اوضاع سیاسی در کشور بود جنگ‌های ایران و روم را دوباره به راه انداخت. شاه ارمنستان در زمان بهرام دوم مردی از خاندان حکومتگر سنتی ارمنستان از نسل شاهان پارتی بود و خسرو نام داشت. رومیان که همیشه منتظر نشسته بودند تا از هر رخدادی که در ایران اتفاق می افتاد استفاده کرده مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار دهند، توسط جاسوسانشان در ارمنستان به بخشی از اقتدارگرایان ارمنستان قول حمایت داده آنها را برضد خسرو - شاه ارمنستان - برانگیختند. رقبیان قدرت برضد خسرو شوریدند، قیصر کاروس به بهانه حمایت از شورشیان به ارمنستان لشکر کشید، و خسرو از ارمنستان گریخت. قیصر کاروس پس از تصرف ارمنستان به درون میان رودان پیش روی کرده تا پشت دروازه‌های تیسپون جلورفت. بهرام دوم که گرفتار مشکلات کرتیر ساخته بود، و - به سبب محرومیت از حمایت بخش عظیمی از سپه‌داران کشور و ناتوانی ارتش - توان دفاع از تمامیت ارضی کشور را نداشت، پس از چند شکست که از رومیان خورد مجبور شد که به قیصر پیشنهاد صلح دهد. طبق قرارداد صلح خفت باری که در سال ۲۸۳ منعقد شد ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین به دولت روم واگذار شد. تلاش‌های دویست ساله رومیان برای دستیابی بر ارمنستان و حران و نصیبین که چندین بار به شکست‌های خفت بار و کشته شدن امپراتوران نشان انجامیده بود، اکنون به برکت سیاست‌های غلط و خشونت آمیز و تفرقه افکن کرتیر و شاه پیرو او و اختلافات مذهبی ایرانیان به ثمر نشست.

دوران سلطنت بهرام دوم دوران حاکمیت کرتیر و مغان پیرو او و دوران نابه سامانی در کشور بود. بهرام دوم دو نقش بر دل کوه از خویشتن بر جا نهاده؛ یکی در استخر (نقش رستم) در کنار سنگ نگاره اردشیر بابکان، و دیگری در بیشاپور (نزدیکی کازرون). در هیچ کدام از این دو نقش خبری از حضور فره‌وشی برای سپردن نگین خسروی به او نیست. شاید کرتیر مسلط بر بهرام دوم دارای مذهبی بوده که معتقد به انتقال سلطنت به توسط فره‌وشی که خسرو اساطیر به شاهنشاه نبوده است. عدم حضور فره‌وشی در اینجا را نمی توان به گونه دیگری تفسیر کرد. به نظر می رسد که در اینجا آذر جای فره‌وشی را گرفته باشد. در سنگ نگاره استخر، بهرام دوم در رخت و زیور و جلال شاهنشاهی و با تاجی شبیه تاج شاپور اول، سوار بر اسب و شمشیر به دست در میان مؤبدان مؤبد و اعضای خانواده خود (خاندان سلطنتی) دیده می شود. در این نقش، علاوه بر مؤبدان مؤبد و یک مؤبد دیگر، بانوان خاندان سلطنتی نیز حضور دارند. در سنگ نگاره بیشاپور، بهرام دوم حکایت پیروزی در یکی از جنگها





- که شاید در جنگ با برادرش هرمز در سیستان بوده باشد- را نقش کرده که گروهی از اسیران را به حضور او آورده‌اند؛ و ایران سپاهبد نیز در زیور و جلال سپاهبدی در برابر او ایستاده و فرمانده اسیر شده شورشیان نیز در پشت سر او نشان داده شده است. بر روی یک نگین بزرگ از عقیق سیاه که اکنون در موزه ملی پاریس است نیز بهرام دوم را می بینیم که با امپراتور روم در حال جنگ است؛ هر دو سوار بر اسب‌اند، اسپهایشان در حال تاختن به یکدیگرند و گردن به گردن شده‌اند، و شاه و امپراتور شمشیرهایشان را بر روی یکدیگر بلند کرده‌اند. بهرام دوم و حامیش کرتیر خواسته‌اند که با بهیاد گذاشتن این نقشها احساس حقارتی که در اثر شکستهای بزرگ از رومیان متجاوز داشته‌اند را نماندگارند.

بهرام دوم در میان آشفتگیها و اختلافات مذهبی که در سراسر کشور جریان داشت ۱۶ سال سلطنت کرد، و در سال ۲۹۲ درگذشت و پسر و ولی عهدش بهرام سیگان‌شاه (شاه سیستان) با لقب بهرام سوم به جایش نشست. اما این نیز با رقابتهائی مواجه شد. پیرمردی به نام نرسی پسر شاپور اول برضد او شورید. این نرسی که از حمایت مغان مذهب ناهیدی برخوردار بود، از مدتها پیشتر به طور مرتب در صدد دستیابی بر تاج و تخت ایران بود و در این فاصله مدتی هم بر نقطه‌ئی از ایران تسلط یافته خود را شاهنشاه نامیده سکه بنام خود زده بود (تنها نشانه سلطنت او در زمان بهرام دوم همین سکه‌های برجا مانده است؛ و ما دقیقاً نمی دانیم که او در کدام نقطه از کشور سلطنت می کرده است). بهرام سوم پس از شکست از نرسی به شرق کشور گریخت. از سکه‌هائی که از او برجا مانده است برمی آید که مدتی بر ناحیه‌ئی از شرق کشور (خراسان یا سیستان) سلطنت مستقل داشته است. این رخدادها نشانگر از هم پاشیدگی کشور در اثر خشونت‌های مذهبی کرتیر است.

نرسی نقشی از خود در استخر (نقش رستم) برجا نهاده است. در این نقش، نرسی نگین خسروی را - برخلاف سنت اردشیر و شاپور و دیگر شاهان ساسانی - از دست فره‌وشی بخت آن‌هاسته دریافت می دارد؛ و این نشانگر آنست که او با حمایت آن بخش از مغان که تبلیغ گر مذهب ناهیدی بوده‌اند به قدرت دست یافته بوده است، و حتماً در زمان او مغان این مذهب دست به فعالیت‌هائی برای تسلط بخشیدن به مذهب خویش زده باشند و به نوبه خود بر اختلافات مذهبی دامن زده باشند. در این زمان دیگر از کرتیر خبری نیست.

قیصران روم که از سده نخست مسیحی همواره در آرزوی دست‌اندازی بر میان‌رودان و تشکیل دولت فراگیر خاورمیانه‌یی بودند و در رؤیاهایشان خودشان را میراثداران اسکندر می دیدند، در دوران پس از بهرام دوم که ایران گرفتار منازعات مغان بود در کشورشان با





مشکلاتی دست و گریبان بودند و فرصت لشکرکشی به میان‌رودان را نیافتند. مردم ارمنستان که از مداخله‌های رومیان در کشورشان ناراضی بودند رخ به‌جانب ایران برگرداندند و شاه دست‌نشاندهٔ رومیان - که نامش آتردات و لقبش اشک سوم بود- را بیرون کردند. گالیریوس رومی به ارمنستان لشکر کشید. نرسی به‌حمایت ارمنستان شتافت؛ لیکن از گالیریوس شکست یافته گریخت، و خیمه‌گاه سلطنتی شامل شهبانویش - که نامش را ارسان نوشته‌اند- به‌دست گالیریوس افتاد. نرسی پس از آن مجبور به‌مذاکره با رومیان شد و پذیرفت که آتردات به‌سلطنت ارمنستان برگردد. بخشی از ارمنستان کهین (در جنوب شرق اناتولی) را نیز به‌رومیان واگذار کرد، و نفوذ رومیان در ارمنستان و گرجستان را به‌رسمیت شناخت. اترداد نیز پس از آن به‌سلطنت ارمنستان برگشت.

نرسی نیز با ستیز برادر و عموزادگانش روبرو بود و دربار در زمان او به‌نهایت ضعف رسید. او در سال ۳۰۱ مجبور به‌کناره‌گیری شد و پسرش هرمز به‌جایش نشست. این هرمز دوم در سال ۳۰۹ هنگام شکار در بیابانهای حیره ترور شد، و شایع گردید که عربها او را به‌قتل رسانده‌اند. آذر نرسی پسر هرمز دوم که جانشین او شده بود پس از چند ماه ترور شد. در این هنگام سراسر کشور در آشوب و ناامنی فرو رفت، و شخصیتی وجود نداشت که پا به‌میدان نهد و ایران را از خطر رقابت اقتدارگرایان برهاند. بخشی از غرب کشور (ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین) در اشغال رومیان بود، و مرزهای غربی را خطر رومیان تهدید می‌کرد. پس از آذر نرسی مغان و سپه‌داران کشور چنان با یکدیگر در اختلاف بودند که نتوانستند بر سر تعیین یک شاه اتفاق نظر یابند. در سال ۳۱۰ کسی در کشور شاهنشاه نبود. این بلائی بود که اختلافات مذهبی برای کشور به‌ارمغان آورده بود.

ضعف دولت ایران قبایل بیابانی شمال عربستان را تشویق کرد که به‌درون سرزمینهای نواحی فرات میانه بخزند. این مهاجرتها می‌توانست که مورد بهره‌برداری رومیان در جنگ با ایران قرار گیرد. وجه مشترکی که میان تازیان و رومیان وجود داشت آنکه هر دو با آئینهای توحیدی، ویژه با دین مزدیسنه، خصومت می‌ورزیدند. در همین فاصلهٔ زمانی، بسیاری از تیره‌های قبایل ایاد و تغلب در بیابانهای حران، و تیره‌هایی از قبایل بنی‌بکر در شمال شرق عربستان و مرزهای جنوبی عراق کنونی جاگیر شدند و برای آبادیها دردسرهایی به‌وجود آوردند. دولت ایران که دوران ضعف را می‌گذراند قدرت نداشت که اعراب را از منطقه براند. هرمز دوم با ارتش کم‌توانی که در اختیار داشت کوشیده بود که قبایل عرب را که آبادیهای جنوب عراق را ویران و کشتزارها را نابود می‌کردند و رعب و وحشت در منطقه





ایجاد کرده بودند عقب‌بزند، لیکن موفقیتی به‌دست نیاورد.

فاصلهٔ میان مرگ بهرام اول تا تشکیل شورای سلطنت دوران بی‌ثباتی سیاسی در کشور و ضعف دولت بود. عامل اصلی این بی‌ثباتی را باید در ستیز مذهبی مغان یافت. از این نظر، دوران یاد شده را باید «دوران جدال مذهبی حوزه‌های فقهاتی در ایران» دانست که به برکت آن کشور در آشوب شد، و دولت به نهایت ضعف رسید.

۳. بازتدوین اوستای ساسانی بر مبنای دین مغان

در اواخر رخدادهای بالا یک مؤبد فرزانه و باتدبیر و نیک‌اندیش و مداراگر به‌نام آترپاد مه‌راسپند به ریاست دستگاه دینی کشور و جانشینی‌گری بر سر رسید. خطراتی که از همه سو کشور را احاطه کرده بود، نه تنها موجودیت کشور بلکه امتیازات و حتی موجودیت مغان را نیز در معرض خطر قرار داده بود، و این خطرات چنان عظیم بود که برای همگان محسوس گردید و همه را به فکر یافتن راه چاره‌ئی برای بیرون آمدن از بن‌بست سیاسی که خودشان درست کرده بودند افکند. سرانجام باتدبیر شایسته‌ئی که آترپاد مه‌راسپند اندیشید، مغان و سپهداران بر آن شدند که به نوعی توافق و هماهنگی در تصمیم‌گیری در ادارهٔ کشور دست یابند. از آنجا که در آن هنگام هر کدام از مدعیان سلطنت به یکی از جناح‌های مذهبی وابسته بود، رجال دینی و کشوری و لشکری که خود درگیر رقابت با یکدیگر بودند نتوانستند که یک نفر را به‌عنوان شاهنشاه تعیین کنند. به‌ناچار توافق بر این رفت که کشور را یک شورای متشکل از سپهداران و مغان اداره کند. به‌دنبال این هماهنگی سیاسی، یک شورای سلطنت با شرکت مؤبدان طراز اول و سپهدان تشکیل شد که ریاست آن را آترپاد مه‌راسپند بر عهده داشت. در این شورا تصمیم گرفته شد که نوزاد هرمز دوم را شاه بخوانند و سرپرستیش را به مادرش - شهبانوی هرمز - بسپارند. نام این نوزاد را شاهپور نهادند. (سال ۳۱۰ م). یکی از پسران هرمز دوم در جنگ قدرت شکست یافت و اسیر و کور کرده شد؛ پسر دیگر هرمز دوم که نامش هرمز بود نیز در همین راه شکست یافته اسیر و زندانی شد. مغان و سپهدارانی که شورای سلطنت تشکیل داده بودند، همدستانه و با همدلی به سلطنت مشترکشان بر کشور ادامه دادند.

اگر کرتیر همهٔ قدرتش را در راه ایجاد تفرقه در میان پیروان مذاهب ایرانی به کار گرفته بود، آترپاد مه‌راسپند، با حمایتی که از سپهدان کسب کرد، برخلاف کرتیر همهٔ قدرتش را در راه وحدت بخشیدن به پیروان مذاهب ایرانی به کار برد و کوشید که روحیهٔ مداراگر ایرانی





را به میان مغان برگرداند. مغان مذاهب متنازع پس از حدود ۲۷ سال ستیزه‌های کشور برپا داده که آن‌ها همه آسیب به کشور وارد کرده بود متوجه شدند که تنها راه نجات کشور همانا بازگشت به شیوه‌های کشورداری دوران اردشیر بابکان و شاپور اول است. چونکه نشر و پاسداری آئین مزدیسنه سرلوحه برنامه‌های دولت ساسانی بود، ضرورت داشت که چارچوبی مدون و روشن و تفسیر شده و مورد اتفاق همگان برای دین رسمی تهیه شود تا اختلافات مذهبی برای همیشه از میان برود. این مسئولیت مهم را نیز آترپاد مهراسپند بر دوش خودش گرفت.

پیشتر یادآور شدیم که مؤبدتن سر به دستور اردشیر بابکان نسخه‌های پراکنده از جزوه‌های اوستا را از نقاط مختلف کشور جمع‌آوری کرد و با استفاده از آنها یک نسخه رسمی تهیه نمود. از روی این نسخه چندین نسخه تحریر و به مراکز دینی مهم همچون شیز در آذربایجان و استخر در پارس، و احتمالاً مراکز دینی خراسان و خوارزم و تیورستان فرستاده شد. در دوران شاپور اول و جانشینانش این نسخه‌ها اساس کار مؤبدان و هیربدان بود.

نسخه‌تن سر به چندین لحاظ برای برقراری یک دین همه‌گیر کارآیی نداشت؛ مهم‌ترین علت این امر تأویل بردار بودن زبان کهنه‌شده اوستا بود که به هر مؤبدی امکان می‌داد بنابر عقائد و برداشتهای خودش متن اوستا را تأویل یا تحریف کند و براساس تفسیرهایش مذهب خودش را تنها مذهب برحق، و مذاهب دیگر را تحریف شده قلمداد نماید؛ زیرا اوستای موجود به‌زبانی نگاشته شده بود که در زمان ساسانیان رواج نداشت و برای عموم مناطق کشور قابل فهم نبود، و هرکدام از فقهای مذاهب ایرانی بنا به سلیقه و برداشت و مقتضای مذهب رائج در منطقه خودش آن را تفسیر و تأویل می‌کرد. به‌علاوه چونکه سیاستهای کرتیر با مغان ایران کاری کرده بود که فقیهان هرکدام از حوزه‌های مذهبی در تلاش حاکمیت بخشیدن به مذهب خویش به‌عنوان دین رسمی بودند، و در نتیجه در راه تسلط دادن به مذهب خویش در کشور تلاش می‌کردند، و در این راه تألیفات دیگری نیز بر نسخه‌های موجود اوستا افزوده شد که حاوی تعالیم مذاهب آذری، ناهیدی، و میتیایی بود، و به‌آنها رنگ تعالیم زرتشت داده شده بود. در نتیجه این رخداد بی‌سابقه، مغان مذاهب مختلف در برابر یکدیگر به‌صف آرایی درآمده بودند. این صف‌آرایی به‌نوبه خود به‌درون ارتش و دستگاه تصمیم‌گیر سیاسی نیز راه یافته بود، و چنانکه گفته شد، فتنه و آشفتگی سیاسی و ضعف دولت را به‌دنبال آورد.

شورای سلطنتی که شاپور دوم را پادشاهی داده بود، به‌تدبیر شایسته آترپاد مهراسپند به جستجوی راه چاره برای پایان دادن به اختلافات مذهبی و سیاسی افتاد. مؤبدان بلندپایه به‌دنبال مباحثات و تبادل افکار و نظرات بسیار به‌این نتیجه رسیدند که باید بر سر یک دین





همه‌گیر اتفاق نظر یابند و ستیزه‌های مذهبی ایران‌ستیز را کنار نهند، و دست به هم بدهند و کشور را به شکوه دوران اردشیر بابکان و شاپور اول برگردانند.

اتفاق نظری که با روی کار آوردن شاپور دوم و به‌تدبیری آترپاد مهرانسپند در میان فقهای مذاهب مختلف حاصل شده بود در تدوین و تفسیر نوین اوستا تجلّی یافت. آترپاد مهرانسپند در مقام ریاست عالیّه دستگاه دینی و ریاست شورای سلطنت تصمیم گرفت که یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند تا کشور در آینده شاهد بروز اختلافات مذهبی نباشد. او از رخدادهای دردناک سالهای گذشته آموخته بود که در کشور باید مذاهب برخاسته از دین ایرانی به وحدت برسند و یک دین همگانی که همه مذاهب را در یک بوتّه گرد آورد در کشور شکل بگیرد. شاید اتخاذ لقب آترپاد مهرانسپند، که نشانگر تجمع دو مذهب برتر کشور - آذری و میتراپی - در او می‌بود، از روی تعمدی و نظر به هدف خاصی توسط او انجام گرفته بوده، و او می‌خواست که با این کارش مغان این دو مذهب را که نیرومندترین مذاهب کشور بودند با خود دمساز کند و به‌هدفی که از ورای وحدت دینی کشور دارد دست یابد. نام او نشان می‌دهد که از همان قبیله کهن آترپاتیکان و اهل آذربایجان بوده است. پس ما باید انتظار داشته باشیم که او در صدد بوده که مذهب مغان آذربایجان را به دین زرتشت تبدیل کند. چنین هم شد، و احکام عبادی اوستای باز تدوین شده به ریاست او بازتاب دهنده احکام عبادی مذهب مغان آذربایجان بود، و با پاکدین مزدایسنه فاصله آشکار داشت.

او پس از کسب توافق همه مؤبدان کشور، هیأت خبرگان دین مزدایسنه تشکیل داد که بلندپایه‌ترین فقیهان مذاهب مزدایسنه عضو آن بودند. وظیفه این هیأت تفسیر اوستا و تهیه نسخه مورد اتفاق همگان از این تفسیر بود. به یک عبارت می‌توان گفت که وظیفه این هیأت تهیه تفسیری از اوستا بود که هر سه مذهب مزدایسنه (آذری، ناهیدی، میتراپی) را وحدت بخشد و اختلافات مذهبی را از بین ببرد و یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند. این یک کار بسیار دشوار بود که هیچ راهی جز انجام آن در پیش پای فقها وجود نداشت، و می‌بایست به هر قیمتی شده باشد انجام می‌گرفت تا اختلافات مذهبی موجود از میان می‌رفت و امور کشور سر و سامان می‌گرفت.

کار تفسیر و تدوین اوستا وقت درازی گرفت و اعضای هیأت سالها روی این امر مهم کار کردند. در مواردی کار بر سر تفسیر بندهایی از اوستا چنان دشوار می‌شد که فقیهان با نوعی بن بست اختلاف‌انگیز مواجه می‌شدند. هر کدام از فقیهان مذاهب مختلف، از آذری گرفته تا ناهیدی و میتراپی، بر آن بودند که تعالیم مذهب خودشان را به‌عنوان تعالیم زرتشت در





اوستا جای بدهند. بسیاری از عقائدی که برخی از مؤبدان ارائه می کردند برای برخی دیگر قابل قبول نبود و برسر اینها جدالهای لفظی برپا می شد. برخی از متون مذهبی موجود یا تفسیرها چنان بود که نمی توانست مورد اتفاق قرار گیرد. در چنین مواردی تنها راه حل استمداد از خدای بزرگ بود، و به نظر می رسید که می بایست شخص زرتشت حاضر آید و درباره ادعاهای رهبران مذاهب متعارض یا متن یا تفسیر مورد اختلاف قضاوت کند.

برای آنکه این موضوع را به ذهنمان نزدیک تر کنیم، ناچارم اشاره کنم که اکنون نیز همین موضوع در میان مسلمانان وجود دارد. اختلاف میان شیعه و سنی و خوارج چنان شدید است که باید پیامبر بیاید و آنرا حل کند و مقرر دارد که شیعه درست می گوید یا سنی یا خوارج. نه قرآن و نه هیچ کدام از متون دینی که در دست شیعه و سنی و خوارج هست نمی توانند در این راه کمکی برای از میان برداشتن اختلافات مذهبی بکنند؛ زیرا قرآن تأویل بردار است و می توان آنرا از وجوه مختلف تفسیر کرد (حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ)؛ فقهای هر کدام از این مذاهبها قرآن را به تناسب عقاید مذهبی خودشان تأویل می کنند. برسر اساسی ترین اصل اسلامی که نماز است، اختلاف از همه عمیق تر است. هر کدام از شیعه و سنی به تنها آیهئی که در قرآن درباره نحوه وضو گرفتن هست استناد می جویند، ولی هر کدامشان به نحوی وضو می گیرند که برای دیگری نادرست و باطل به شمار می رود. نه وضوی شیعه برای سنی درست است و نه وضوی سنی برای شیعه؛ یعنی وضو و نماز هر کدام به نظر طرف دیگر باطل است و از این حیث هیچ کدام از دو طرف نمی توانند که پشت سر یکدیگر نماز بخوانند و با هم در یک مسجد گرد آیند. برسر اوقات نماز نیز اختلاف به همین گونه است؛ زیرا شیعه سه وقت اذان می گوید و سه وقت نماز می خواند و سنی پنج وقت اذان می گوید و پنج وقت نماز می خواند. حتی در نحوه نماز خواندن نیز اختلاف هست. از این رو مساجد شیعه از مساجد سنی جدا است. اگر هم گاهی سنی و شیعه بنا به ضرورتی در یک مسجد گرد آیند این گردهم آیی یک رخداد مصلحتی زودگذر است؛ و چون امامت هیچ کدام از امامان جماعت این دو مذهب برای پیروان مذهب دیگر جائز نیست، هر کدام از دو طرف که پشت سر دیگری نماز بخواند باید نمازش را قضا کند. این از آن رو است که وقتی پیشنماز وضویش درست نباشد نماز خواندن در پشت سر او باطل است، و چنانکه گفتیم، وضوی هر کدام از سنی و شیعه به نظر طرف دیگر باطل به شمار می آید. تلاشهای همه مصلحان دینی در کشورهای موسوم به جهان اسلامی که در دو قرن اخیر می خواسته اند میان شیعه و سنی نوعی نزدیکی ایجاد کنند ناموفق مانده است. زیرا مصلحان سنی می گفته اند شیعه باید به نفع باورهای





سنيان از پاره‌ئی از باورهايشان دست بکشند، و مصلحان شيعه نيز می خواسته اند که سنی ها تابع فقه اهل بيت شوند تا اختلاف ها از میان برود؛ ولی هيچ کدام از دوطرف حاضر نمی شده اند و نمی توانسته اند به خاطر دستيابی به وحدت از موارد اختلاف انگيزی که وجود دارد دست بکشند. همه حوزہ های فقهی کنونی در کشور های اسلامی سخن از شعبه شعبه شدن اسلام می زنند و هر کدام با يقين به درستی مذهب خودش اين عقیده را ابراز می دارد که مذهب او تنها مذهب «برحق» و مذاهب ديگر همه مذاهب انحرافی است، و هر مسلمانی اگر بخواهد نجات يابد بايد از همان مذهبی پیروی کند که او از آن پیروی می کند. علت اصلی اين تعصب آنست که هر کدام از حوزہ های فقهائی در هر کدام از مذاهب اسلامی با مطلق قرار دادن اين باور که اسلام يعنی مذهب او و مذهب او يعنی اسلام، غرق در مطالعه متون مذهبی خویش است و کمتر به مطالعه عميق متون مذاهب ديگر می پردازد و در نتيجه هر کدام از حوزہ های مذهبی از مذاهب ديگر اطلاعات اندکی دارد، و به خودش حق می دهد که باور داشته باشد که مذاهب ديگر چون انحرافی اند در خور مطالعه عميق نيستند، و بهتر است که پیروانشان دست از آنها بردارند و به راه درست (به مذهب ما) باز آيند و مسلمانان خوبی شوند. اگر هم کسی از فقه های اين دو مذهب در صدد مطالعه در متون فقهی مذهب ديگر بر آيد هدفش يافتن مواردی در اين متون است که بتواند با توسل به آن بطلان آن مذهب را به اثبات برساند. تلقينهای که رهبران هر کدام از مذاهب به خودشان می کنند مزيد بر علت می شود و اختلافات مذهبی همچنان ادامه می يابد. عبدالقاهر بغدادی (متوفی سال ۴۱۵خ) در کتاب معروفش «الفرق بين الفرق» پس از آنکه کلیه مذاهب اسلامی (۷۲ مذهب جز مذهب سنی اشعری که به گفته او هفتاد و سومی است) را با دلائل و براهين می کويد و ثابت می کند که همه برباطل اند، در باب پنجم کتابش تحت عنوان «در بيان اوصاف فرقه ناجيه» با دلائل و براهين ثابت می کند که مذهب «سنت و جماعت» تنها مذهب ناجيه است و هر مسلمانی بايد اين مذهب را بگيرد و از مذاهب ديگر دست بشويد. چند سده پس از او يک فقيه ديگر عرب کتابی به نام «احقاق الحق» نوشته و با دلائل و براهين واضح اثبات کرده که تنها فرقه ناجيه پیروان «مذهب اهل بيت» (شيعيان دوازده امامی) هستند و ديگران همه برباطل اند. زمانی به پيش نهاد جامع الازهر و شيخ شلتوت - رئيس وقت الازهر - موضوع تلاش برای نزديک شدن مذاهب اسلامی به میان کشيده شد و مرکزی نيز به نام دارالتقريب (مرکز نزديک سازی) ايجاد شد تا در راه نزديک کردن حوزہ های فقهائی مذاهب شيعه و سنی تلاش کند. ولی چون هر کدام از فقهائی که در اين مرکز شرکت می کردند علاقه داشتند که ديگران از پاره های از عقائدشان دست بکشند و





پاره‌هائی از عقائد مذهب او را قبول کنند، و شیعیان هم پیشنهاد می‌کردند که فقه ما «فقه اهل بیت» است و سنی‌ها باید از فقه ما پیروی کنند تا به وحدت برسیم، این تلاش به جائی نرسید و شقاق مذهبی همچنان بر منوال کهن ادامه یافت. امروز «وهابی»ها «شیعه»ها را تکفیر می‌کنند، و «شیعه»ها «وهابی»ها را، و هر دو برای خودشان دلائل و براهین واضح از قرآن و حدیث پیامبر در اثبات حقانیت مذهب خویش و بطلان مذهب خصم را دارند. پیروان مذهب «سلفی» (حنبل‌ها) همهٔ مسلمانان را برخطا می‌شمارند و خودشان را برحق. «سپاه صحابه» که مرکز آن پاکستان است و جدیدترین مذهب مسلمانان و شاخه‌ئی از مذهب وهابی به‌شمار می‌رود، سرسخت‌ترین دشمن «شیعه» است و همهٔ تلاشش بر آنست که شیعیان را از تشیع بازداشته به مذهب خودش درآورد و - به خیال خودش - مسلمان کند، و به همین خاطر هم رهبران شیعه را در پاکستان ترور می‌کند. شبیه سپاه صحابه در ایران نیز جماعتی وجود دارد که شیعهٔ سنی ستیز است و به همهٔ سنی‌ها انگ «ناصبی» می‌زند؛ و چنانکه می‌دانیم در زمان ما دهها فقیه سنی ایرانی توسط جوخهٔ ترور مخفی این گروه ضدسنی به اشکال فجیعی ترور شده‌اند تا فقهای سنی مرعوب شوند و برای مذهب سنی در ایران تبلیغ نکنند و مذهب سنی از ایران برچیده شود و همهٔ سنیان ایران - بخیال اینها - مسلمان و شیعه شوند. طالبان حاکم بر افغانستان که سنیان وهابی‌اند با شیعیان سرستیز دارند، و متقابلاً فقهای شیعه در ایران آنها را تکفیر می‌کنند و درخور نابودی می‌دانند و هر کاری که برای برچیده کردن بساط حاکمیت آنها از دستشان برآید خواهند کرد. همچنان می‌توان مثالهای بسیار زیادی دربارهٔ مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی متنازع در اسلام به دست داد. اختلاف شیعیان اسماعیلی و شیعیان دوازده امامی نیز در حد تکفیر متقابل است؛ و چنانکه می‌دانیم، تدوین کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مذهب اسماعیلی را در ایران به رسمیت نشناخته‌اند و هیچ حقوقی برای پیروانش منظور نداشته‌اند. اختلاف مذهبی در جوامع مسلمان از سدهٔ سوم هجری آغاز شده و تا زمانی که تحریکات و تبلیغات فقهای تعصب‌گرای این مذاهب و فرقه‌های متنازع وجود دارد، اختلاف نیز همچنان ادامه خواهد یافت. امروز اگر ما بخواهیم با توجه به گروه‌بندی فرقه‌ها و مذاهب موجود مسلمان که در خاورمیانه وجود دارند اسلام را تقسیم‌بندی کنیم، به سه اسلام متمایز و متنازع و آشتی‌ناپذیر دست خواهیم یافت. یکی اسلام شیعهٔ اثنا عشری؛ دیگر اسلام شیعهٔ اسماعیلی؛ سوم اسلام سنی سلفی. هیچ کدام از این سه اسلام با دو اسلام دیگر سر سازگاری ندارد و نخواهد داشت و هر کدام در آرزوی نابودسازی اسلامهای دیگر و همه‌گیر کردن اسلام خودش نشسته است. لیکن هر کدام از این «اسلام»ها





هم در درون خودشان به فرقه‌ها و نحله‌هایی تقسیم می‌شوند و در درون خودشان نیز مناظرات آشتی‌ناپذیری دارند که هیچ‌گاه از میان نخواهد رفت. هرکدام از اینها متونی از تفسیرهای قرآن و احادیث پیامبر و آرای کلامی و فقهی رهبران مذهبی خودشان در دست دارند که به آنها استناد می‌جویند و حقانیت خویش و بطلان دیگران را به اثبات می‌رسانند، و این متون چنان است که شکاف میان آنها را به حدی عمیق کرده است که هیچ‌گاه پرشدنی نخواهد بود و اختلافها همچنان ادامه خواهد یافت؛ مگر آنکه شخصیت پر قدرتی همچون اترپاد مه‌راسپند در خاورمیانه ظهور کند و به نیروی تدبیر شخصیتی همچون اردوی راج، همه اسلامهای موجود را در یک بوته گرد آورد و اسلام دیگری را از درون آنها بیرون بکشد و مسلط گرداند؛ که البته این نیز در این مرحله از تاریخ بشری نشدنی است.

این حاشیه را از آن رو آوردم تا وضعیتی که در اواخر سده سوم و دهه آغازین سده چهارم مسیحی گریبانگیر مذاهب ایرانی بود را تفسیر کرده باشم. مغان متولی سه مذهب مزداییسنه در ایران چنین وضعیتی داشتند.

اترپاد مه‌راسپند که مردی فوق‌العاده زیرک و باتدبیر بود، برای آنکه برسر تفسیرها اتفاق نظر حاصل آید، پیشنهاد کرد که باتقواترین مؤبد را که همه تقوایش را معترف باشند تعیین کنند تا او برای یافتن راه حل تفسیرهای اختلاف‌انگیز به درگاه پروردگار دعا کند و از خدا استمداد جوید که راه درست را در برابر همگان بگذارد. به این منظور، هیأت تدوین اوستا هفت مغ برجسته را از میان خودشان انتخاب کردند، و این هفت تن سه تن را از میان خودشان برگزیدند، و از این سه تن یکی که از همه شایسته‌تر شناخته می‌شد و همگان در طهارت و خلوص و تقوایش اتفاق نظر داشتند به عنوان داور نهایی تعیین شد. او مؤبد اردوی راج نام داشت.^۱ فقهای عضو هیأت به صلاحیت اردوی راج اعتراف داشتند و به توافق رسیدند که درباره مسائل مورد اختلاف و حل‌ناشدنی نظر و داوری او مقبول خواهد بود.

اردوی راج به اعتکاف نشست و فقهای هیأت تدوین اوستا هر بار که اختلاف نظرشان برسر متن یا موضوعی با بن بست مواجه می‌شد آن را بر اردوی راج عرضه می‌کردند؛ اردوی راج آن را در سینه نگاه می‌داشت و چون روحش در حال دعا و خلسه و نیایش او به آسمانها عروج می‌کرد، حل مسئله را در رؤیا از فره‌وشی زرتشت در آسمانها دریافت می‌کرد و جوابش را برای هیأت تدوین و تفسیر اوستا می‌آورد، و آنها برطبق نظر او عمل می‌کردند.

این شگرد ماهرانه که یکی از شگردهای همیشگی فقیهان تاریخ برای به کرسی نشاندن

۱- اردوی راج نامه: ۳۳/۱.





سخن و ادعای خودشان است، هرچه بود و هر شکلی که داشت عاقلانه‌ترین راهی بود که در آن شرایط حساس به‌داد مؤبدان می‌رسید و اختلافات مذهبی را از بین می‌برد و سبب می‌شد که آنها بخش اعظم عقائد و آداب و رسوم مذاهب یکدیگر را به رسمیت بشناسند و به‌عنوان تعالیم زرتشت وارد اوستای نوین کنند.

اوستائی که به‌این ترتیب در خلال چندسال تدوین و زَند اوستا نام گرفت دربر گیرنده همه مذاهب ایرانی بود؛ به‌علاوه کلیه اساطیر ایرانی به‌عنوان داستانهای دینی در این اوستا جمع‌آوری شده بود. بخشی از این اوستا نیز داستانهای تاریخی گذشته‌های دور ایرانیان و متعلق به ماقبل‌ماذ بود که در زمان مادها تدوین شده بود. این اوستا که توسط گروه بزرگی از مغان و حقوق‌دانان و دانشمندان و پزشکان و ادیبان و ریاضی‌دانان و تاریخ‌شناسان تدوین گردید دائرةالمعارفی بود که همه معارف زمان را از اساطیر و تاریخ گرفته تا طب و هندسه و نجوم و فلک و قوانین و احکام مدنی و جزایی و حتی فنون جنگی و مسائل روابط بین‌الملل را دربر می‌گرفت، و در چندین مجلد بزرگ تألیف شد که بنابر موضوعاتش به ۲۱ نسک (کتاب) تقسیم شد. این اوستا به تعبیری دانشنامه بزرگ ایرانیان بود که برای سه سده آینده اساس کار حوزه‌های فقهی و دینی سراسر کشور واقع شد.

البته فقط بخشی از این اوستا را اوستای کهن تشکیل می‌داد. کوچکترین بخش این اوستا نیز گاتهی زرتشت بود که به آن سبب که همه مؤبدان از دوران باستان تا زمان ساسانی ازبر می‌کرده‌اند دست‌نخورده مانده بوده و در زمان مورد بحثمان وارد اوستای ساسانی شده است تا برای ما بماند.

کاری که هیأت خبرگان تدوین اوستا انجام داد برای ایران ساسانی بسیار ارزشمند بود؛ زیرا یک وحدت دینی تمام‌عیار را پایه‌گذاری کرد، و همه مذاهب ایرانی را در هم ادغام کرده یک دین واحد را با نام دین مزدایسنه و حاوی کلیه معتقدات ایرانیان، از آذری گرفته تا میترایی و ناهیدی، را در کشور برقرار نمود که برای ۳۰۰ سال آینده دین مسلط کشور شد و به‌عنوان بهترین عامل وحدت ملی عمل کرد.

همانگونه که اوستای دوران هخامنشی پس از حمله اسکندر نابود شد، اصل اوستای ساسانی نیز پس از سلطه عرب بر ایران از میان رفت، و پراکنده‌هایی از آن که در دست مؤبدان مانده بود در زمان مأمون عباسی توسط یک مؤبد پارسی در کتابی به‌نام «دین‌کرد» گردآوری شد. مسعودی می‌نویسد که اوستا شامل ۲۱ نسک است، و هر نسک در ۲۰۰ صفحه است. خطی که با آن نگاشته شده است «دین‌دبیره» نامیده می‌شود، و عدد حروف و اصواتش ۶۰ تا





است، و هر حرف و صوتی شکل متمایزی دارد.^۱ منظور مسعودی از اوستا همین دین کرد است که در زمان مأمون تدوین شده بوده است. از ۲۱ نسک دین کرد نیز در آینده بخش بزرگی مفقود شده و فقط نسک‌های ۷ و ۸ و ۹ برای ما مانده است.

یک نسخه ناقص از اوستا نیز در اوائل سده حاضر در کاوشهای استخر - گویا - در بن‌خانه (معروف به کعبه زرتشت) به دست آمده است که از اهمیت بسیار شایانی برخوردار است. اکنون آنچه از اوستا در دست است بخش کوچکی از اوستای ساسانی است.

بخش تاریخ داستانی اوستای ساسانی که بازمانده روزگاران دیرینه بوده را نیز باید در شاهنامه فردوسی بازیابی کرد.

۴. اردوی راج‌نامه، اخلاق‌نامه مزدایسنان

ما وقتی شگردهائی که مؤبد اردوی راج در راه ایجاد وحدت نظر بر سر تفسیر اوستا به کار برد را از نظر می‌گذرانیم، متوجه می‌شویم که او یک مؤبد مزدایسن حقیقی، آزاداندیش و مداراگر و تبلیغ‌گر مدارا با عقاید غیر خودی بوده و کوشیده که مؤبدان را به تعالیم اصلی زرتشت که همانا احترام به همه ادیان و مذاهب و عقاید بود بازگشت بدهد و متوجه انحرافات کند که تا کنون گرفتارش بوده‌اند؛ و این را در کتابچه موسوم به «اردوی راج‌نامه» می‌بینیم.

داستان به معراج رفتن روح اردوی راج به هدایت و همراهی سروش مقدس و دیدار او از آسمانها و ارواح نیکان و بدان پیشینه و مشاهده عرش و کرسی و ملکوت آسمانی و میزان و پل چینوات (پل صراط) و بهشت و دوزخ و همشتگان (اعراف)، و دیدار با فره‌وشی زرتشت، در یک مجموعه کوچک داستانی دینی اخلاقی تحریر شد که اردوی راج‌نامه (کتاب اردوی راج) نام گرفت. در این کتابچه از زبان او حکایت‌های سفر روحانیش به آسمان به شیوه دلچسپی نگاشته شده است. اردوی راج‌نامه در حقیقت خویش اخلاق‌نامه دین مزدایسنه است که در ربیع اول سده چهارم مسیحی به رشته تحریر درآمده است. وقتی ما امروز آن را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که اردوی راج‌نامه بر مجموعه‌ئی از اصول بسیار والای اخلاقی و انسانی تأکید ورزیده است که هنوز هم تازگی و طراوت خویش را از دست نداده است، و تعالیم اخلاقی امروزی نیز چندان چیزی بر آن نمی‌افزاید.

معراج آسمانی تا نیمه‌های سده سوم مسیحی در ایران و در آئین مزدایسنه شناخته نبود. نخستین کسی که این موضوع را مطرح کرد مانی بود که می‌گفت پیش از آنکه به سن ۱۲

۱- التنبیه والاشراف: ۹۶.





سالگی رسیده باشد دوبار به آسمان برده شده و ملکوت آسمانی به او نشان داده شده است. مانی می گفت که دوتا از فرشتگان درگاه پروردگار آمده و او را با خود به آسمان برده و ملکوت آسمانی را به او نشان داده اند. اکنون اردوی راج همان داستان که در کتاب مانی آمده بود را با اندکی دستکاری و متناسب با ارزشهای فرهنگ ایرانی تکرار کرد.

در اردوی راج نامه آمده که او که به همراه ایزد سروش و ایزد آذر به آسمانها رفته و تا مقام کبریا برده شده، و در آنجا نور آفریدگار و جلال و جمال کبریا را مشاهده کرده و بدون اینکه هیچ جسمی یا شکلی را به چشم ببیند (زیرا خدا در آئین زرتشت جسم ندارد و به چشم دیده نمی شود) کلام الهی را از منبع نور شنیده و اهورمزدا به او الهام کرده که مشاهداتش از بهشت و دوزخ و فرجام نیکوکاران و بدکاران را به عالم انسانها ببرد و برای مردم بازگویی کند تا به نیکی روی آورند و از بدی بپرهیزند. گفته شده که وقتی انسان نیکوکاری می میرد روحش تا سه روز بر بالینش می نشیند و همواره این جمله گانته را تکرار می کند: «خوشا به حال آن کس که خوشی خویشتن را در خوشبخت کردن دیگران جستجو کند و برای دیگران همان بخواد که برای خویشتن می جوید.» در بامداد روز چهارم، ایمان و عمل صالحش به شکل دوشیزه ئی چنان زیبا و جذاب که مثالش را کسی در جهان ندیده و نخواهد دید در برابرش ظاهر می شود و می گوید: «من که چنین زیبا و دلکش و خوشبویم که بوی خوشم همه عالم را فرا گرفته است، پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو هستم.»

اردوی راج در سفر آسمانیش سرزمین همشتگان (اعراف) را دید که در میان بهشت و دوزخ واقع شده بود و زمینی هموار بود و جمعی از خلائق در آن گرد آمده بودند که همه یکسان و به یک حالت بودند. به او گفته شد که اینها مردمی اند که کارهای نیک و بدشان در دنیا یک اندازه بوده است و نه به بهشت خواهند رفت تا از نعمتهای بی پایانش برخوردار شوند و نه به دوزخ در خواهند افتاد که عذاب بی پایان بکشند، بلکه در همین مکان خواهند ماند. در عالم اختران که عالم پندار نیک است مردمی را دید که همانند اختران می درخشیدند و تاجهای درخشان بر سر داشتند و بر روی تختهای زرین آرمیده بودند. به وی گفته شد که اینها در عین اینکه در زندگی شان مزادایسن نبوده اند، و نه نماز مزادایسن را خوانده نه گانته ی زرتشت را تلاوت کرده و نه شاه شده اند، و نه ازدواج خواتک دس کرده اند، ولی کارهای نیک انجام داده اند و به سبب آنکه پندار و گفتار و رفتار نیکو داشته اند به این مقام ارجمند نائل آمده اند.

سپس او را به عالم ماهتاب بردند که عالم گفتار نیک است. او در آن عالم نیز مردمی را





مشاهده کرد که همچون ماهتاب می‌درخشیدند. به‌او گفته شد که اینها نیکوکارانی‌اند که مزدایسن نبوده‌اند و نماز مزدایسنان را نخوانده و گائهی زرتشت را هم تلاوت نکرده‌اند و ازدواج خواتک‌دس را انجام نداده‌اند، ولی به‌سبب آنکه در دنیا نیکوکار بوده‌اند به‌چنین مقامی دست یافته‌اند و از همه‌گونه آسایش برخوردارند، و برای همیشه در این سعادت جاودانی به‌سر خواهند برد.

پس از آن اردوی راج را به‌عالم خورشید بردند که عالم بهترین کردار نیک و اعلیٰ علیین است. او در آنجا ارواح شاهان و فرمان‌روایان عادل و نیکو‌کردار را دید که همچون خورشید می‌درخشیدند و بر تختهای زرین آرمیده بودند و تاجهای زرین جواهرنشان بر سر داشتند.

سپس وی را در مقامهای مختلف بهشت گردش دادند، و گروههای بسیاری از بهشتیان را در انواع نعمتها دید. او زنانی را دید که به‌سبب اطاعت از شوهر و حفظ ناموس، و به‌سبب قناعت در خانه، و داشتن پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، وارد بهشت شده بودند و رختهای زیبای گرانبیستم و جواهرات گوناگون بر تن داشتند. زنان دیگری را در بهشت دید که به‌سبب آنکه آب را نیالوده بودند و از درخت و گوسفند مواظبت کرده بودند و با حیوانات اهلی که آفریدگان خوب و مفید اهورمزدایند به‌نیکوی رفتار کرده بودند وارد بهشت شده بودند. مزدپرستانی که در این زندگی پندار و گفتار و کردارشان نیک بوده را در جاهای مختلف بهشت دید. مردانی در بهشت بودند که در دنیا اوستا را ازبر کرده مراسم دینی را طبق دستور زرتشت رهبری کرده بودند. جنگاوران و سربازان مطیع و پیروزمند، کشاورزانی که با کشت و زرعشان دنیا را آباد کرده بودند، افزارمندانی که صنعتها ساخته بودند و پندار و گفتار و کردار نیکو داشتند، چوپانانی که چارپایان و گوسفندان را پرورش و افزایش داده آنها را از آسیب گرگ و دزد و درنده و سرما و گرمای شدید حفظ کرده به‌موقع به آنها آب و گیاه داده بودند، کسانی که جانوران درنده و گزنده را در دنیا کشته بودند تا مردم از گزند آنها در امان باشند، دهگانان و دهدارانی که زمینها را آباد و پررونق نگاه داشته نهرها را پاک کرده جویبارها کشیده زمینها را پر بار و باغستانها را پرثمر کرده بودند، آموزگاران و مُدرّسان و مربیان، میانجی‌هایی که همواره در دنیا در تلاش ایجاد صلح و از بین بردن اختلافات مردم بودند، ... همه اینها را اردوی راج در بهشت دید که در مراتب گوناگونی از نعمتهای بی‌کران برخوردار می‌شدند.

پس از آن اردوی راج جاهائی را دید که مردم در انواع شکنجه‌های وحشتناک و رنجهای شدید و در آتش سوزان و سرمای سوزناک و در میان انواع درندگان و گزندگان دیوشکل





گرفتار بودند. او مردانی را دید که در زندگی شان به مردم ستم کرده بودند و اینک در سرمای سوزان رنج می بردند و گزندگان و درندگان آنها را نیش می زدند و می دریدند و پندار و گفتار و رفتار بد هر کدامشان به شکل یک زن دیوشکل بدچهره و مهیب و هولناک که به زشتی او هیچ موجودی در جهان وجود ندارد درآمده در برابرش ایستاده بود و او را آزار می داد و می گفت: «یادت هست که وقتی می دیدی کسی دستورهای خدا را اجرا می کرد و مواظب آب بود تا آلوده نشود و گوسفندان و درختان را حمایت می کرد و کارهای نیک انجام می داد، تو بد می کردی؟ یادت هست که وقتی می دیدی کسی به دیگران نیکی می کند و او را در خانه اش مهمان می کند و غریبان و راهگذران را به خانه اش می برد و نان می خوراند و درپناه می گیرد و هدایا به دیگران می بخشد، تو درب خانه ات را بر روی مهمان و مسافر و راهگذر می بستی تا کسی بر تو وارد نشود و مهمانت نگردد؟» اردوی راج مردی را مشاهده کرد که ازدهائی از مقعدش فرو می رفت و از دهانش بیرون می آمد و مار و کژدم از سر و رویش بالا می رفتند و او را می گزیدند و نیش می زدند. به او گفتند که این مرد در دنیا عمل لواط انجام داده و اجازه داده است که مردی با او لواط کند. مردی را دید که همواره پوست از سرش برمی کشیدند، و او در این شکنجه درد می کشید. به او گفتند که این مرد در حیاتش یک انسان بی گناه را به قتل رسانده است. مردی از شدت گرسنگی و تشنگی ناله و شیون می کرد و پوست سر و روی خود را با چنگالش برمی کند. این مردی بود که در حیاتش پشت سر مردم حرف می زد و میان مردم اختلاف می افکند. مردی را به اردوی راج نشان دادند که سطلی و میزانی در دست داشت، و سطل را از خاک و خاشاک پر می کرد و به میزان می زد و می خورد، و این کار را پیوسته ادامه می داد. به اردوی راج گفتند که این مرد در دنیا سوداگری می کرده و پیمانہ و ترازویش درست نبوده و در خرید و فروش کالا به مردم گول می زده و گندم را با خاک و شراب را با آب مخلوط می کرده تا وزنش زیاد شود، و گران فروشی می کرده است. حاکم ستمکاری را دید که در دنیا مردم را به ناحق مجازات می کرده است و اکنون در میان دوزخ آویزان بود و مارها و انواع جانوران وحشی همواره به او حمله می کردند و آزار می دادند. قاضی رشوه گیر را دید که زبانش از حلقومش بیرون آمده برشانه اش افکنده شده بود و دهها درنده وی را پاره پاره می کردند و این شکنجه همیشه ادامه داشت. مردی را مشاهده کرد که بر روی تخت خارداری که همه جایش را خارهای تیز فرا گرفته بود خوابانده بودند و این خارها بر پوستش فرو می رفتند و در این حال مار و کژدم و دیگر جانوران گزنده اذیتش می کردند. این مردی بود که در دنیا مال اندوخته و خیرات نکرده و به نیازمندان بی توجهی کره بود و اندوخته اش را رها





کرده مرده بود. مردی را دید که همواره ماری بر دهانش نیش می زد. به او گفتند که این مرد عادت به دروغگویی داشته است. مردی که در دنیا مزد کارگران را سر موقع نمی پرداخت و در پرداخت آن تأخیر می کرد در دوزخ مشغول خوردن لاشهٔ انسان مرده بود. شخص دشنام دهنده و بدزبان را دید که بار بسیار سنگینی بر پشتش گرفته در سرما و گرمای شدید راه می رفت. کسی که در دنیا پل روی یک رودخانه را خراب کرده بود، کسی که با سخنان دروغینش سبب بی حرمت شدن کس دیگری شده بود، زنی که جادوگری کرده بود، کسی که با دادن گواهی دروغی حقی را از دیگری ضایع کرده بود، مرد شهوترانی که در راه بر آوردن امیال نفسانیش دست به کار ناشایسته زده بود، مرد حریصی که برای جمع آوردن مال از راه حرام کوشش به کار برده بود، مردی که نشانهٔ سامان (مرز) زمین کسی دیگر را جابجا کرده بود تا بخشی از آن زمین را تصرف کند، مأمور مالیاتی که با پیمایش غلط زمینهای کشاورزی مالیات سنگین و ناحق بر کشاورز مقرر کرده بود، مردی که پیمان شکنی کرده بود، همهٔ اینها را او دید که در زیر شکنجه های گوناگون بودند و این شکنجه ها هزاران سال دوام داشت و یک لحظه متوقف نمی شد. داستان اینها را نیز اردوی راج به تفصیل آورده است. او زنانی را دید که در میان آتش از نوک پستانهایشان آویزان بودند و مار و کژدم به تنشان نیش می زدند. به او گفتند که اینها زنانی اند که در دنیا به شوهرانشان بی توجهی کرده خودشان را در اختیار مرد بیگانه نهاده تن به زنا داده بوده اند. زنی را دید که همواره جامهای مالا مال از مخلفات بدبو و گندیدهٔ شکم و معدهٔ مردان را به خوردش می دادند و او شیون می کرد و شکنجه می شد. گفتند که این زن در حالت حیض و ناپاکی در رودخانه آب تنی کرده و آب را آلوده کرده است.

چنانکه می بینیم، اردوی راج هم به مؤبدان هم به سیاستمدان و هم به عموم مردم تلقین می کند که عمل صالح آن نیست که انسان از دین مزدایسن پیروی کند، بلکه عمل صالح با کارهای شایسته و خدماتی که یک انسان انجام می دهد تعیین می گردد؛ و چه بسیار کسان که نه مزدایسن بوده و نه از دین مزدایسنه و از کتاب زرتشت خبر داشته اند و نه خدای مزدایسنان را پرستیده اند ولی به بهشت رفته اند و از نعمتهای بی پایان و جاودانی برخوردارند. مجموعهٔ نیکیها و بدیها - به آن سان که در گاته بیان شده بوده - را نیز اردوی راج در این کتابچه با زبان خاصی به ایرانیان شناسانده است. در اردوی راج نامه موضوعی به چشم می خورد که در هیچ دین دیگری جز دین مزدایسنه وجود ندارد. اردوی راج که خود یک مغ بلندپایهٔ مزدایسن است تصریح می کند که روح کسانی را در بهشت دیده که مزدایسن نبوده اند ولی در دنیا نیکوکاری کرده بوده اند، و پندار و گفتار و رفتارشان نیکو بوده و به همین سبب وارد بهشت





شده‌اند. معنای این گفته آنست که اساس نیکی و بدی هر انسانی نه در داشتن یک دین مشخص بلکه در پندار و گفتار و رفتار نیکو است، و کسی که در اینها نیک باشد، هر دین و عر عقیده‌ئی که داشته باشد فرجام نیکو خواهد داشت. مقایسه کنیم این جنبه از عقاید مزداآسنه را با عقاید دینی در ادیان سامی که هرکس پرستندهٔ خدای آن دین نباشد حتماً به‌دوزخ خواهد رفت و در شکنجهٔ جاودانه خواهد زیست، و هرکار نیکی که در این دنیا انجام دهد نیز برباد خواهد رفت. همین جنبه از تعالیم زرتشت است که بعدها مکتب عرفان ایرانی را به‌وجود آورد، و در آن تصریح شد که انسان هر دینی که داشته باشد اگر رویش به‌خدا باشد نیکو است، و دینها همه رویشان به یک جهت است و یک هدف بیشتر ندارند که همانا پرورش خصلتهای نیکو در انسانها است. اینکه در سروده‌های عرفانی پارسی این همه از همسانی دیر و کنشت و بتخانه و خرابات و میخانه سخن رفته است، تلاش عارفان ایرانی برای تفسیر این مطلب بوده که آنچه انسان انجام می‌دهد یا نیک است یا بد است؛ و نیکوکار هر دینی که داشته باشد پاداش نیکو خواهد دید، و بدکار هر دینی که داشته باشد کیفر خواهد دید.

منظور آنکه اردوی راج با نوشتن این داستانهای آسمانی می‌خواست به ایرانیان بیاموزد که آنچه نیک و بد است گفتار و کردار انسان است نه خود انسان؛ و یک انسان نیک‌اندیش مزداآسن نباید میان انسانها به‌خاطر داشتن ادیان و مذاهب دیگر تبعیض قائل شود؛ بلکه آنچه مایهٔ تبعیض انسانها است پندار و گفتار و کردار نیک و بد آنها است؛ و گرنه یک انسان، به‌حیث انسان پیرو یک دین یا مذهب، نه به‌خودی خود نیک است و نه بد است. بسا مزداآسنان که به‌دوزخ خواهند رفت؛ و بسا غیر مزداآسنان که به‌بهشت خواهند رفت؛ و من اردوی راج این‌را به‌چشم خودم در آسمان دیده‌ام.

چنین تلقینی می‌توانست که در پرورش اخلاقی مغان و هیربدان و سیاست‌مردان و ارتشیان و کارمندان دولتی و همهٔ ایرانیان و بازگرداندن توجه آنها به تعالیم زرتشت بسیار اثرگذار باشد.

۵. گزیده‌ای از پندنامهٔ آذرباد مهراسپند

کار امروز را به‌فردا وامگذار، زیرا چه بسا که فردا نتوانی آن کار را انجام دهی. همیشه بکوش که راست کردار و راست گفتار باشی، هیچ‌گاه از نیکوکاری روگردان مشو، و بدان که تنها چیزی که شایستهٔ انسان است راستی و نیکوکاری است. هیچ‌گاه فکر انتقام را به‌ذهنت راه مده حتی اگر که اسیر دست دشمن شوی. به‌یاد داشته





باش که انتقام سبب آزار و رنجش و تباهی می شود، و دردی که به سبب حسن انتقام به قلب خودت وارد می کنی درمان پذیر نخواهد بود. هیچ گاه خشم خود را با انتقام گیری از دشمن فرو منشان. یاد بگیر که چه گونه خشم خویش را مهار کنی و فکر انتقام را از سر بیرون کنی. بدان که کسی که دست به انتقام می زند روزی خواهد رسید که عبور از پل تلافی انتقام برایش دشوار خواهد بود.

در پیشگاه دادگاه، چه شاکی باشی و چه مشتکی، جز حقیقت و راستی مگو. حقیقت و راستی به وجدان آرامش می دهد. با آوردن گواه عدل است که انسان از کیفر ناروا می رهد. کسی که برای خودش گواهی ناحق ارائه کند فرجام ناشیستی در آخرت خواهد داشت. در خورد و نوش همیشه حد وسط را مراعات که تا عمر دراز یابی. رعایت حد وسط در خورد و نوش تن را سالم نگاه می دارد، همچنان که مراعات حد وسط در گفتار روح را سالم نگاه می دارد.

به جای آنکه در فکر بزرگ نشان دادن خودت باشی بکوش که روح را بزرگ کنی. کسی که در فکر بزرگ نشان دادن خودش باشد به تعادل روحی روانی خودش آزار می رساند. زنتان را از میان خویشان نزدیک خودتان انتخاب کنید تا دودمانتان استحکام یابد. بسیاری از دردها و گرفتاریهای که بندگان خدا دچارش شده اند ناشی از آن بوده که دختران را به پسران بیگانه داده اند یا دختران بیگانه را برای پسرانشان گرفته اند. این گونه بوده که دودمانها از میان رفته اند.

به مسافران راهگذر نیکی و کمک کن. به یاد داشته باش که خود تو نیز شاید روزی در دیار بیگانه راهگذر شوی و چشم داشت نیکی از دیگران داشته باشی. کسی که بخشندگی می کند پاداش هم می گیرد، و پاداشی بیش از آنچه داده است خواهد گرفت. مهمانت را بر سر سفره در همان جائی بنشان که خودت دوست داری بنشین. بهترین جایها آنجا است که نیک مردی بنشیند.

وقتی به کسی نیکی کردی با منت گذاری دلش را میازار، و وقتی به یکی کمکی کردی کمکت را با کار ناشیسته از بین ببر.

در مواجهه با مشکلات و خطرها و دشمنانت احکام دین یزدانی را از یاد ببر. اگر بخت به تو روی آورد ناروا شادمانی مکن، و اگر بخت به تو پشت کرد اندوه به خودت راه مده. در برابر نعمتها شکرگزار و در برابر ناملایمات صبور باش. زندگی را همیشگی مپندار، و همه تلاشت را در راه نیکوکاری به کار گیر. بقای مرد و نام او در کارهای نیکو است





که ماندگار می شود، ولی کارهای بد پس از وی بدنامی برایش برجا می گذارد. بدان که گفتار و رفتار و کردار نیکو است که زنده می ماند، و مهمتر از همه کردار نیکو است.

بدی را با بدی پاداش مده، و بدان که آدم بدکار ثمره بدی خودش را خودش به دست خودش خواهد چید. برای آنکه بتوانی چنین باشی، نیک اندیشی را در ذهنت جاگزین کن و همیشه آن را راهنما و الگوی خودت قرار بده. آیا دیده ای که کسی بدی را با بدی پاسخ داده باشد و سرانجام پشیمان نشده باشد؟

نیکی کن، صرفاً به آن سبب که نیکی خوب است. نیکی خوب است زیرا حتی بدکاران نیز نیکی را دوست می دارند. هرچه را بر خودت نمی پسندی بر دیگران روا مدار.

اعتراف به خطاهای خودت در برابر داوران دین دار را دون شأن خودت مشمار. زیرا چنین کاری سبب می شود که از خطا پاک شوی و نیکوکاری پیشه کنی.

تو فقط یک نام داری و آن «انسان» است. آنچه به تنت تعلق دارد را به تنت بده، و آنچه به روحت تعلق دارد را به روحت بده. هم در پرورش تنت بکوش و هم در پرورش روحت. هم تنت را شاد کن و هم روحت را.

وقتی حق خودت را از کسی می گیری در نظر داشته باش که آلوده به گناه نشوی. همیشه بکوش که بهترین و شایسته ترین کار را انجام بدهی. اگر از کسی خشمگین شدی مبدا که به او آزاری برسانی. به هنگام گرفتن حق خودت با مردم تقلب مکن.

چهار چیز است که زینت انسان است: یکی شهامت همراه با شجاعت؛ دیگر تدبیر همراه با دانش؛ سوم ثروت همراه با سخاوت؛ و چهارم گفتار نیک همراه با کردار نیک. شهامت بدون شجاعت باعث مرگ می شود؛ تدبیر بدون دانش همچون نقشی بی روح است؛ ثروت بدون سخاوت همچون گنج اهریمن است؛ و گفتار نیک بدون کردار نیک نشانه بی اعتقادی است.

نشانه بی ایمانی پنج چیز است: یکی آنکه تظاهر به نیکوکاری می کند ولی کردارش در نهان بد است؛ دیگر آنکه خود را پاکدامن نشان می دهد ولی مرتکب گناه می شود؛ سوم آنکه مردم را به نیکوکاری دعوت می کند ولی خودش از ارتکاب معاصی ابا ندارد؛ چهارم آنکه در رفتار با دیگران نیرنگ می کند؛ پنجم آنکه گفتار و رفتار و کردارش با هم سازگاری ندارد.

سخنی که سودی برای خودت یا دیگران در بر ندارد را بر زبان میاور مگر وقتی که بخواهی مزاحی بکنی و دیگران را شاد بداری. بدان که تقوا نگهبان زبان است، میوه تن فرهنگ و رفتار متمدنانه است.





پاداش تقوا بهشت و دریافت ثمره کارهای این جهانی است. شجاعت باید همراه با تقوا باشد، تقوا باید همراه با دانش باشد، دانش باید همراه با تجربه باشد.

نام نیک برای انسان احترام می آورد. خوشی و شادی فقط وقتی حاصل می شود که انسان از چیزی یا کسی در بیم نباشد. هر کاری را باید در زمان و مکان مشخص و معین خودش انجام داد تا ثمر درست بدهد.

هر سعادت که در این دنیا نصیب شد دیگران را نیز با خودت شریک کن تا شکر نعمت را در پیشگاه ایزدان به جا آورده باشی. هر نیکی ئی که به دیگران می کنی پاداشش از ایزدان بخواه نه از مردم؛ و بدان که پاداش هر کار نیکی را به وقت خودش دریافت خواهی کرد.

زمین را آباد کن، کار نیک کن، و بدان که انسان برای آباد کردن زمین زنده است. آب را آلوده مکن که گناه بزرگی است؛ به جانوران اهلی آسیب مرسان که گناه بزرگی است؛ به سگ آزار مرسان که گناه بزرگی است. این گونه است که تورا خودت به سوی بهشت را هموار خواهی کرد.

دروازه خانهات را بر روی مردم باز بگذار و مردمی که از دوردست می آیند را در خانهات مهمان کن و به آنها نیکی کن. کسی که دروازه خانهاش را باز نمی گذارد و نیکی به دیگران نمی کند دروازه بهشت را بر روی خودش بسته خواهد یافت.

برای حفظ و بالا بردن سنتهای فرهنگی و تمدنی کوشا باش، بهترین رفتارها را در پیش گیر که ثروت این است، خوشبختی این است، حمایت از فشارهای روحی این است، و آرامش و اطمینان قلبی این است.

وقتی چیزی می آموزی آن را با تجربه عملی استوار بدار؛ زیرا کسی که بسیار می داند ولی کم عمل می کند مرتکب خطا می شود. کسی که دانش آموخته است ولی دانشش را با کارهای نیک به محک آزمایش ننهاده است انسان ناعادل است و آنچه آموخته است سبب بی ایمانیش می شود.

هیچ کس را در هیچ زمانی مسخره مکن، زیرا کسی که دیگران را مسخره می کند خودش مسخره دیگران می شود و بدنام می گردد.

در مجالسی که مردان دانا حضور دارند حاضر شو و از آنان اندرز بگیر. کسی که در چنین مجالسی حاضر می شود هم بسیار چیزها می آموزد و هم کسب اعتبار و حیثیت می کند.

از دروغ بپرهیز، که دروغ بزرگترین گناه است. وقتی مرتکب خطائی شدی حتی یک لحظه بدون اعتراف به خطا مگذران تا دین مزدپرستان دشمن تو نباشد.





تن انسان مردنی است ولی روح انسان جاویدان است. نیکوکاری کن و روح خویش را بپرور؛ زیرا آنچه ماندگار است روح است نه تن. به بهای پرورش تن خویش روح را آزار مده. همیشه به یاد داشته باش که زندگی تو عاریتی و زودگذر است. هیچ کاری انجام مده که باعث آزار تنت و رنجش روح شود.

تقوا پیشه کن و فکر گناه به خودت راه مده. هیچ گاه به کسی دروغ مگو. هیچ گاه سوگند مخور و به کسی سوگند مده، چه راست و چه دروغ. بدان که انسان در این دنیا جاویدان نخواهد ماند، لذا انسان باید در پرورش روح خویش کوشا باشد.

برای آنچه بر تو رفته است اندوه مگذار؛ و برای آنچه هنوز نیامده است در اندوه مباش. در اعتماد به شاهان و شاهزادگان احتیاط به کار ببر. خودت را بنده دیگران مکن. از خشم آوران دوری گزین. از زورمندانی که خشم می گیرند یا فکر انتقام در سر می پرورانند دوری گزین. همیشه و در همه حال به عنایت ایزدان امیدوار باش.

راز خودت را به کسی که زبانش را نگاه نمی دارد مگو. با مرد بدخلق به سفر مرو. به سخنان دروغگویان گوش مده. مشتاق آن مباش که دیگران را به مجازاتی برسانی.

دوستانت را از میان مردان باتجربه و با فرهنگ و باهوش و خوش رفتار و با شخصیت و باتدبیر انتخاب کن. همیشه بکوش که دوستیهای کهنه را نو کنی، و بدان که دوستان کهنه همچون شراب کهنه اند. نام بلند را در کارهای نیک جستجو کن. از گناه دوری کن تا از بیم و هراس به دور باشی. یک زبان باش تا دیگران به تو اعتماد کنند. راست گوئی پیشه کن تا دیگران به تو اعتماد کنند. متواضع باش تا دوستانت بسیار شوند. هیچ گاه خودت را ستایش مکن ولی همیشه کارهای نیکت را ستایش کن تا به دیگران نیکوکاری بیاموزی. سخاوتمند باش که سخاوت کلید بهشت است.

به یاد داشته باش که ملک و مال همچون پرنده است که هر لحظه بر شاخی می نشیند، ولی نیکنامی است که با تو ماندگار خواهد بود، و تقوا است که ثمرش جاودانی است.

فرزندت را از خردسالی به دبستان بفرست، زیرا آنچه او در کودکی می آموزد همچون نقش نازدونی در ذهنش خواهد ماند.

